

احترام به علما

ذخیره مقاله با فرمت پی دی اف

احترام به علما، یکی از مباحثی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است. در دین مقدس اسلام و سیره عملی پیامبر و اهل بیت همواره بر تکریم علما و دانشمندان دین تاکید شده است.

فهرست مندرجات

- ۱ - ارزش علم و دانش در قرآن
- ۲ - تکریم علما در اسلام
- ۳ - انگیزه تکریم علما
- ۴ - چگونگی احترام
 - ۴.۱ - تکذیب نکردن آنان
 - ۴.۲ - خدمت کردن به آنان
 - ۴.۳ - دیدار و زیارت آنان
 - ۴.۴ - شنیدن سخنان آنها
- ۵ - حکایت‌هایی از احترام به علما
 - ۵.۱ - مجلس مأمون
 - ۵.۲ - حکایات اهل بیت
- ۶ - حکایت‌هایی از احترام به اساتید
 - ۶.۱ - داستان سید رضی
 - ۶.۲ - چند داستان کوتاه
 - ۶.۳ - داستان عمر بن عبدالعزیز
 - ۶.۴ - داستان پسر یزید
- ۷ - پانویس
- ۸ - منبع

۱ - ارزش علم و دانش در قرآن

[ویرایش]

یکی از ارزش‌های اسلامی در قرآن، «علم و دانش» است. «... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» [۱] آیا دانایان و نادانان با هم برابرند؟. آیا کسانی که در تحصیل فضایل و آگاهی‌های مفید و مؤثر در کمال خویش گام بر می‌دارند، با گروهی که از حیات جز خواب و خوراک و... چیزی نمی‌دانند برابرند؟ شکی نیست که برتری و ارجحیت، همانا از آن کسانی است که در راه تحصیل علم گام بر می‌دارند، و ساعت‌هایی را به تعلیم و تعلم سپری می‌سازند و از دیار جهالت ولو چند قدم در شبانه روز به سوی عالم علم و نور، هجرت می‌کنند: آن‌را که فضل و دانش و تقوا مسلّم است هر جا قدم نهد قدش خیر مقدم است در پیشگاه علم مقامی عظیم نیست از هر مقام و مرتبه‌ای علم، اعظم است جاهل اگر چه یافت تقدّم مؤخر است عالم اگر چه زاد مؤخر مقدّم است

۲ - تکریم علما در اسلام

[ویرایش]

در دین مقدس اسلام و سیره عملی پیامبر و اهل بیت همواره بر تکریم علما و دانشمندان دین تاکید شده است. چنانکه امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: «عَظَّمَ الْعَالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعَّ مُنَازَعَتَهُ؛^[۲] عالم را به جهت علمش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما.»

امام علی (علیه السلام) فرمود: «مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ؛^[۳] کسی که به عالمی احترام نماید، به خدا احترام نموده است.» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَكْرَمُوا الْعُلَمَاءَ فَإِنَّهُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ فَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛^[۴] دانشمندان را گرامی دارید که آنها وارثان پیامبرانند و هر که آنان را احترام نماید، خدا و رسولش را احترام نموده است.»

۳ - انگیزه تکریم علما

[ویرایش]

این همه تکریم و احترام نسبت به عالمان در فرهنگ دین، بدین جهت است که آنان انسان‌های متعهد، راهنمای مردم، مخالف بدعت‌ها، پاسدار اندیشه‌های ناب، طرفدار حقوق محرومان، روشن کننده چراغ امید در دل آنان و... هستند وگرنه، این همه تکریم برای کسانی که از تعهد و مسئولیت بهره‌ای نبرده‌اند معنا ندارد. کسی که اندک آشنایی با تاریخ حوزه‌ها داشته باشد، می‌داند که تنها عالمان الهی بوده‌اند که از میان مردم برخاسته‌اند و همراه آنان زندگی کرده‌اند و در غم و شادی شریک آنان بوده‌اند و هر جا خطر و دشواری بوده است، خود را سپر بلا نموده و از شرافت و عزت مردم دفاع کرده‌اند. اینها و صدها ویژگی دیگر، زمینه تجلیل و تکریم از علمای صالح و راستین را فراهم نموده است.

۴ - چگونگی احترام

[ویرایش]

چگونه به علما احترام کنیم؟

۴.۱ - تکذیب نکردن آنان

گفته علما را به مجرد اینکه با فکر و عقیده شما جور در نمی‌آید، تکذیب نکنید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: در برابر عالم زیاد نگویند که «قال فلان و قال فلان خلافاً لقوله؛^[۵] فلان عالم چه فرموده و فلان عالم دیگر چه مطلبی بر خلاف گفته شما فرموده است.»

۴.۲ - خدمت کردن به آنان

علی (علیه السلام) فرمود: «إِذَا زَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا؛^[۶] اگر عالمی را دیدی به او خدمت کن.»

۴.۳ - دیدار و زیارت آنان

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ فَقَدْ زَارَنِي وَ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ فَقَدْ جَالَسَنِي وَ مَنْ جَالَسَنِي فَكَأَنَّمَا جَالَسَ رَبِّي؛ [۷] کسی که به دیدن علما برود، گویا به دیدن من آمده و کسی که همنشین علما شود، گویا همنشین من شده و کسی که همنشین من باشد، گویا همنشین خداوند و مانوس با اوست».

و در روایت دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «زیارت کردن علما نزد خدا محبوبتر است از هفتاد حج و عمره مقبول و خداوند هفتاد درجه، مقام زائر علما را بالا می‌برد و رحمتش را بر او نازل می‌کند.» [۸]

۴.۴ - شنیدن سخنان آنها

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «اِذَا جَلَسْتَ اِلَى عَالِمٍ فَكُنْ عَلَيَّ اَنْ تَسْمَعَ اِحْرَصَ مِنْكَ عَلَيَّ اِنْ تَقُولَ؛ [۹] هرگاه با دانشمندی همنشین شدی، سعی کن بیشتر از آنکه سخن بگویی، گوش کنی.»

۵ - حکایت‌هایی از احترام به علما

[ویرایش]

۱. از آیت‌الله وحید بهبهانی؛ آن عالم جلیل‌القدر و مرجع عصر، پرسیدند که چگونه به این مقام رسیده‌ای؟ فرمود: اگر به جایی رسیده‌ام، مرهون احترامی است که برای فقها و علمای اسلام گذاشته‌ام. [۱۰]

۲. مرحوم آیت‌الله بروجردی؛ در مسجد بالاسر کنار مرقد مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) تدریس می‌کردند؛ در یکی از روزها هنگام درس، آقا متوجه شدند که یکی از شاگردان او به قبر حاج شیخ عبدالکریم حائری تکیه داده است، با تندی به او فرمود: آقا به قبر تکیه نکنید، این بزرگان برای اسلام زحمت کشیده‌اند، به آنان احترام بگذارید.

آیت‌الله بروجردی برای کتب علمی و دینی، احترام بسیاری قایل بودند و می‌فرمودند: «در تمام عمرم در اتاقی که کتب حدیث، حتی دارای یک حدیث باشد نخواهی دید.» [۱۱]

۵.۱ - مجلس مأمون

در یکی از روزها مجلس مباحثه‌ای با حضور مأمون (خلیفه عباسی) و علمای عصر تشکیل شده بود مردی پریشان حال با لباسی کهنه وارد شد و در آخرین صف حصار نشست. مساله‌ای در مجلس مطرح گردید، آن مرد، جوابی بسیار عالی داد، به طوری که توجه عموم به وی جلب شد و تمام علمای مجلس، تحسینش کردند. خلیفه دستور داد او را بالای مجلس در صف علمای بزرگ نشانند. مساله دیگری طرح شد و همان مرد دوباره بهترین پاسخ را گفت. این بار به فرمان مأمون او را بالاتر از همه حضار، نزدیک جایگاه خلیفه جای دادند. پس از ساعتی مجلس پایان یافت و علما تدریجاً بازگشتند. مرد ژنده‌پوش نیز از جای برخاست تا برود، خلیفه امر کرد بماند. طولی نکشید که بزم شراب گسترده شد و ساقیان آماده کار شدند. مرد عالم از مشاهده آن وضع، سخت نگران گردید، از جا برخاست و با کسب اجازه آغاز سخن کرد و گفت: «من امروز با پریشانی حال و زشتی صورت و کهنگی لباس در مجمع علما شرکت کردم، عقل ناچیزم مرا از آخر مجلس به صف بزرگان رسانید و سپس مرا به کنار خلیفه مسلمانان رسانید، سزاوار نیست شراب بنوشم و عقلی که باعث ترفیع مقامم گردید از خویشتن جدا سازم، به علاوه من خائفم از اینکه مستی، عنان نفسم را از کفم برآید و مرتکب عمل نامناسبی شوم و در نظر خلیفه مسلمانان خوار گردم. مأمون سخنان مرد عالم را شنید و او را از شرکت در مجلس شراب معاف داشت و دستور داد صد درهم به وی دادند.» [۱۲]

۵.۲ - حکایات اهل بیت

۱- در دو گوشه مسجد، دو گروه دور هم حلقه زده و نشسته بودند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و به هر کدام

نظری افکند و پرسید: آقایان چه می‌کنند؟ به عرض رسید که یکی از این دو دسته به ذکر خدا و دعا مشغولند و گروه دیگر مشغول مذاکره علمی هستند.

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «هر دو دسته در راه خیر و سعادتند، ولی من به گروهی ملحق می‌شوم که مذاکرات علمی دارند؛ زیرا من مبعوث شده‌ام که مردم را به علم و کمال سوق دهم و سپس به جمع آنها پیوست.» [۱۳]

۲. امام صادق (علیه‌السلام) در مجلسی که بزرگان و سالخوردگان اصحابش حضور داشتند، از هشام بن حکم که جوانتر از همه بود، احترام فراوان به عمل آورد و او را بالاتر از همه نشانید، به خاطر اینکه جوانی عالم و گوینده‌ای توانا بود. [۱۴]

۳. یکی از فقهای شیعه بر امام هادی (علیه‌السلام) وارد گردید، در حالی که جمعی از علویین و بنی‌هاشم در محضر امام (علیه‌السلام) بودند. حضرت به آن عالم احترام نمود و جای خود را به او داد. این کار بر علویین و بنی‌هاشم گران آمد. یکی از آنها نتوانست تحمل کند، به خدمت امام (علیه‌السلام) رفت و عرض کرد: «یابن رسول الله! آیا شما یک عالم را بر بنی‌هاشم مقدم می‌داری؟» حضرت فرمود: مگر خداوند در قرآن نفرموده: «... إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ...» [۱۵] ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شد که جایی را در مجلس بگشایید، چنین کنید تا خداوند نیز نسبت به شما در کارهایتان گشایش به وجود آورد.»

و بعد فرمود: «... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» [۱۶] خداوند، مؤمنان و عالمان را بر دیگران به درجاتی برتری داده است.» پس چرا ناراحتید از اینکه من یک عالم را به خاطر اینکه خداوند او را بالا برده و عظمت داده برتری داده‌ام؟ این عالم فلان ناصبی را با اقامه دلیل و برهان محکوم کرده است و این فضیلت بزرگی است.» [۱۷]

۶ - حکایت‌هایی از احترام به اساتید

[ویرایش]

۱. فرزند حضرت آیت‌الله العظمی حائری (رحمة‌الله) بنیانگذار حوزه علمیه قم، از پدرش نقل کرده که فرمود: توفیقاتی که در زندگی نصیب من شد و در پرتو آنها توانستم حوزه را تشکیل دهم، همه مرهون خدماتی است که به استادم؛ مرحوم سید محمد فشارکی (رحمة‌الله) کرده‌ام. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و کار بدان‌جا کشید که من مدت شش ماه، برای قضای حاجت ایشان، طشت مہیّا می‌کردم و بدین عمل افتخار می‌کردم.

۲. بسیاری از علمای بزرگ هنگام یاد کردن از استاد خود با جمله «روحی فدا» علاقه و محبت عمیق و سرشار خود را به استاد ابراز می‌کردند که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

امام خمینی (قدس‌سره‌الشریف) نسبت به استاد خود آیت‌الله شاه آبادی (رحمة‌الله) چنین شیوه‌ای داشتند هرگاه به مناسبتی نام او به میان می‌آمد، می‌فرمودند: «شیخ عارف کامل روحی فدا». و در بیانیه‌ای که به مناسبت شهادت فرزند استادش صادر فرمودند، اظهار داشتند که: «این شهید عزیز! فرزند برومند شیخ بزرگوار ما بود که به حقیقت حق حیات روحانی به این جانب داشت که با دست و زبان از عهده شکرش بر نمی‌آیم.» [۱۸]

آیت‌الله امامی کاشانی می‌فرمودند: «امام خمینی هفت سال دو زانو در درس استاد خود مرحوم شاه آبادی نشست.»

استاد مطهری (رحمة‌الله)، در آثار خود از علامه (رحمة‌الله) چنین یاد می‌کند: «حضرت استاد علامه طباطبایی روحی فدا.» [۱۹]

۳. نقل شده است که میرزا حبیب‌الله (رحمة‌الله) وقتی به سوی صحن مطهر امام علی (علیه‌السلام) می‌رفت تا درس بگوید، وضو می‌گرفت، سوره مبارکه «یس» را در بین راه از حفظ می‌خواند تا به در صحن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌رسید، خواندن سوره را در کنار آرامگاه استاد خود شیخ انصاری (رحمة‌الله) به پایان می‌رسانید و ثوابش را به روان استاد خود نثار می‌کرد و از روح آن مرد بزرگ استمداد می‌گرفت تا بهتر و روشن‌تر برای صدها طلبه دانشمند و فاضل، حقایق علمی را ایراد کند.

۶.۱ - داستان سید رضی

در شرح حال سید رضی مؤلف نهج البلاغه، آورده‌اند که بسیار عزیزالنفوس بود و هدیه هیچ کس - حتی هدیه پدرش را نمی‌پذیرفت. ولی در داستانی که ذیلاً می‌آید خواهیم دید که او تنها به خاطر گرامی داشت استادش، هدیه او را پذیرفت: روزی یکی از استادان سید رضی به وی گفت: شنیده‌ام خانه‌ات کوچک است و چنین خانه‌ای سزاوار تو نیست اما من خانه‌ای بزرگ دارم که به تو هدیه می‌کنم.

شریف رضی سر باز زد. استاد دوباره حرفش را تکرار کرد. شریف گفت: من تاکنون هدیه پدرم را هم نپذیرفته‌ام.

استاد پاسخ داد حقی که من بر تو دارم از حق پدرت بزرگتر است؛ زیرا او پدر جسمانی تو است و من پدر روحانی تو هستم. شریف گفت: خانه را پذیرفتم. [۲۰][۲۱]

۶.۲ - چند داستان کوتاه

۱- امام خمینی وقتی از تهران به قم مراجعت کردند، ابتدا بر سر قبر استاد خود (مرحوم آیت‌الله حائری) رفتند.
۲. شهید ثانی نقل می‌کند که از اسکندر پرسیدند: چرا به معلم خود از پدرت بیشتر احترام می‌کنی؟ او گفت: «به خاطر اینکه معلم سبب زندگی باقی من است و پدر وسیله حیات فانی من است.» [۲۲]
۳. شخصی به نام «عبدالرحمان» در مدینه مدتی معلم و آموزگار کودکان و نوجوانان بود. یکی از فرزندان امام حسین (علیه‌السلام) به نام «جعفر» به مکتب او می‌رفت. معلم آیه شریفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را به جعفر آموخت. امام حسین به خاطر این آموزش، هزار دینار و هزار حله (پیراهن مرغوب) به آن معلم داد. شخصی از امام پرسید: آیا آن همه پاداش به یک معلم رواست؟
امام حسین (علیه‌السلام) در پاسخ فرمود: «آنچه که دادم، چگونه برابری می‌کند با ارزش آنچه که او به پسر من (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آموخته است.» [۲۳]

۶.۳ - داستان عمر بن عبدالعزیز

«عمر بن عبدالعزیز» که به خلافت رسید، لعن به حضرت علی (علیه‌السلام) را که از زمان معاویه مرسوم شده بود، ممنوع کرد. قبل از او کار به جایی رسیده بود که یک نفر در بیابان نماز خواند و فراموش کرد که بعد از نماز نعوذبالله. لعن به امام علی (علیه‌السلام) کند و بعد یادش آمد، لذا برای کفاره این گناه در همان محل یک مسجد بنا کرد.
به هر حال، عمر بن عبدالعزیز اگر چه فقط شش ماه خلیفه بود، اما جلو حیف و میل‌ها را گرفت، دست اطرافیان را از بیت‌المال کوتاه کرد و اوضاع به گونه‌ای سامان یافت که در اواخر حکومت او، استاندارها برایش نوشتند دیگر فقیری پیدا نمی‌شود و ذخیره بیت‌المال هم فراوان است، آنها را در چه راهی مصرف کنیم؟ او دستور داد که با آن پول‌ها غلام و کنیز بخرد و آزاد کنی!

خود عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «من اگر کار خوبی انجام داده‌ام به خاطر تربیت صحیح معلم است.»
او می‌گوید: «روزی معلم من دید که بچه‌ها به علی (علیه‌السلام) ناسزا می‌گویند، وقتی بچه‌ها رفتند، مرا صدا زد و گفت: کسی که از نظر قرآن اهل بهشت است، از کجا فهمیدی که لعن او جایز و لازم است؟»
همین جمله، جرقه‌ای در ذهن من ایجاد کرد و هدایت شدم و اکنون خدا را شکر می‌کنم، سپاسگزارم که موفق شدم این رسم شوم را از جامعه محو کنم. [۲۴][۲۵]

۶.۴ - داستان پسر یزید

«یزید بن معاویه» بعد از پدرش فقط سه سال حکومت کرد و در هر سالی هم مرتکب فاجعه‌ای بزرگ شد؛ سال اول، سید الشهداء (علیه‌السلام) و یارانش را به شهادت رسانید. سال دوم، مردم مدینه را قتل عام نمود و جوی خون به راه انداخت و در سال آخر حکومتش هم، خانه خدا را به آتش کشید.
پس از مرگ یزید، عده‌ای از درباریان به امید ادامه حکومت یزید، دور پسرش را گرفتند و گفتند تو باید جانشین پدر شوی و او نیز پذیرفت. قرار شد همه مردم، در مسجد جمع شوند تا سخنان حاکم جدید را بشنوند. بعد از اجتماع مردم، حاکم جدید مسلمانان یعنی پسر یزید به مسجد آمد و بر بالای منبر رفته و بعد از حمد و ثنای خداوند بر خلاف انتظار حاضران نسبت به پدرش یزید و جدش معاویه اعتراض کرد و حکومت را حق علی و امام حسن و امام حسین دانست و گفت: «اینک حکومت، حق امام علی ابن الحسین (علیه‌السلام) است و من نمی‌توانم بار این مسئولیت را تحمل کنم و حق مسلم اولاد پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را غصب نمایم.»

همه در میان جمعیت پیچید و مادرش از میان مجلس زبان به اعتراض گشود و گفت: «ای کاش! لکه خونی بودی و به دنیا نمی‌آمدی تا من چنین روزی را نمی‌دیدم!». او گفت: «آری، ای کاش! به دنیا نمی‌آمدم تا پسر پدری چون یزید باشم.» سپس از منبر پایین آمد و به سوی خانه‌اش رفت و از همه دوری جست و آن قدر غصه خورد تا در سن ۲۳ سالگی مرد. بعد از تحقیق و بررسی دریافتند که تربیت صحیح یک معلم صالح، او را این چنین تحت تاثیر قرار داده که به خاطر خدا از همه چیز بگذرد. [۲۶][۲۷]

۷ - پانویس

[ویرایش]

۱. ↑ زمر/سوره ۳۹، آیه ۹.
۲. ↑ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹.
۳. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۳۲.
۴. ↑ پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، حدیث ۴۵۰، ج ۱، ص ۲۳۸.
۵. ↑ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷.
۶. ↑ محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۸۵.
۷. ↑ محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۸۵.
۸. ↑ ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عدة الداعی، ص ۶۶.
۹. ↑ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۳، ج ۱۱.
۱۰. ↑ سرگذشت‌های ویژه‌ای از زندگی امام خمینی، ج ۵، ص ۱۶۵.
۱۱. ↑ محمدی اشتهاردی، محمد، داستان دوستان، ج ۵، ص ۲۵۸.
۱۲. ↑ عوفی، محمد بن محمد، جوامع الحکایات، ص ۳۷۳.
۱۳. ↑ صفی، سیدمحمد، تعالیم آسمانی اسلام، ص ۴۹.
۱۴. ↑ صفی، سیدمحمد، تعالیم آسمانی اسلام، ص ۴۹.
۱۵. ↑ مجادله/سوره ۵۸، آیه ۱۱.
۱۶. ↑ مجادله/سوره ۵۸، آیه ۱۱.
۱۷. ↑ طبرسی، فضل بن حسن، احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۵.
۱۸. ↑ مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، ص ۲۶۵.
۱۹. ↑ مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ۷۲.
۲۰. ↑ عاملی، زین‌الدین بن علی، منیة المرید، ص ۲۴۱.
۲۱. ↑ افندی، عبدالله بن عیسی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۳.
۲۲. ↑ عاملی، زین‌الدین بن علی، منیة المرید، ص ۲۴۱.
۲۳. ↑ محمدی اشتهاردی، محمد، داستان دوستان، ج ۱، ص ۷۲.
۲۴. ↑ مجلسی، محمدباقر، داستان ازدواج و تربیت، ص ۵۴.
۲۵. ↑ حر عاملی، محمد بن حسن، جهاد با نفس، ج ۱، ص ۱۸.
۲۶. ↑ مجلسی، محمدباقر، داستان ازدواج و تربیت، ص ۵۴.
۲۷. ↑ حر عاملی، محمد بن حسن، جهاد با نفس، ج ۱، ص ۱۸.